

پرسش‌های اولین و آخرین

براین مکی

ترجمه

عبدالرضا سالاربهزادی

فرهنگ‌شریو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۹

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۱	مقدمه ویراستار می‌دانم که نمی‌دانم
۲۷	۱ رمان و فصا
۴۲	۲ دریافتن موقعیت خودمان
۵۷	۳ محمصهٔ نشری
۸۱	۴ آیا تجربه درک شدنی است؟
۹۱	۵ چسب افکاری از کجا می‌آید؟
۱۰۷	۶ تأملات شخصی
۱۲۴	۷ جمع بندی محمصه‌ای که در آن گرفتاریم
۱۴۷	پرسش‌های اولین و آخرین برای منگی

می دانم که نمی دانم

مگی و امکان شاحت

کسب کردم به معرفت قدری
که رسیدم به قُرب لادری
ملک الشعراى بهار

مگی لادری ست، و می شود گفت به ار آن لادری ها که کسب نمروده
«به معرفت قدری» لادری «گشته» اند طی طریقی باید تا آدمی به قُرب
لادری برسد، همان سان که طی طریقی باید تا آدمی به قُرب یقین، شهود،
یا ایمان نائل آید

لادری گری، اگر ار نوع حقیقی اش باشد، مُقام حیرت است آدمی یا پای
در وادی حیرت و حقیقت نمی بهد (نوع اول)، یا حیرت می کد و هرگر به
مقام یقین هم نمی رسد (نوع دوم لادریون/ ندانم گویان)، یا حیرت می کد
و در اسرع وقت (پیش از مرگ) به یقین می رسد (نوع سوم) نوع نحست،
ماندگان در جهل مرکب اند، اُمی ماندگان اند حتی اگر سوادمند بنمایند، نوع
دوم با خود صادق اند، اما شاید با حقیقت صادق نیستند، یا که حقیقت نا
ایشان صادق نیست نائل نمی آید اما در طریق اند و در میانه راه، پیش از
یقین، شوکران مرگ را می نوشد اما اسان نوع سوم، حقیقت آنها چیست؟

حقیقت آنها این شرط است که بر اسان نوع اول حکمی روا نمی‌دارد، نه به یک و نه به شتر بر آن‌اند که ایشان نه بر حقیقت ظلمی روا داشته‌اند نه حقیقت را به‌جا آورده‌اند. کرورکرور اسان‌ها چنین بوده‌اند، بیشترین‌شان در مورد لادریون صادق بیر مطلقاً نگرانی ندارند چون می‌دانند که چاره «ندام‌گو» خودش است. اگر نمی‌داند، اگر نه هیچ معرفتی و رای فهم امور محسوس قائل نیست، پس این را بیر نمی‌داند که کسی دیگر می‌داند یا نمی‌داند.

در داوری بهایی، این سه نوع اسان در قُرب هم‌اند شریک هستی و هستن هم‌اند دشمن، «دروع» است اسان نوع اول نه در دایرهٔ دروع است نه در دایرهٔ حقیقت می‌رید، همین دومی اما در دایرهٔ حقیقت است، گو ای که هیچ یقینی نه وجود حقیقت نداشته باشد نه وجود حقیقت یقین ندارد، اما نه وجود تفکر یقین دارد در پی تعطیل کردن حقیقت نیست اگر مدعی حقیقت، که مطلقاً سودای تفکر دارد، این دو گونهٔ اسان را دشمن نداند و بید، باید در حقیقتش تردید کرد حقیقت فقط با دروع از میان می‌رود، اگر اصولاً و اثباتاً از میان رفتی باشد حقیقت با «می‌دام» از میان نمی‌رود و تعطیل نمی‌شود، سهل است، نارور می‌شود «می‌دام‌گو» دست‌کم دروع نمی‌گوید، دروع نمی‌بافد، معاً را قلب نمی‌کند، متقلب نیست.

اما مدعیان لادری‌گری و یقین، هر دو، بدیل‌هایی دارند و بدیل‌ها بوده‌اند و هستند و خواهد بود که محل مناقشه‌اند بدیل لادریهٔ صادق متفکر، نه لادری‌گری تظاهر می‌کند و از سر لحاح «می‌دام» می‌گوید تا مهارت خود را اثبات کند اثبات مهارت در لباس «می‌دام»، بهایتی ندارد حر تعطیلی تفکر بدیل لادریهٔ صادق، مطلق و دلیل می‌آورد تا حقیقت را با لفظ فریسته «می‌دام» دروع حلوه دهد، نه حتی چنان‌چون دشمنان صادق حقیقت که حقیقت را نه کلی و نه شمشیر ازروسته نمی‌کند حقیقت با این وانمودکنندگان معاهمه ندارد طرد می‌کند، نمی‌کند حوصله‌اش از چنین رادگانی سر می‌رود، نادیده‌شان می‌گیرد اما رفتار حقیقت با لادریهٔ صادق متفکر چنین نیست می‌ماند و بحث می‌کند و بحث می‌شود

حقیقت در گفت‌وگوی انتقادی می‌نالد اسان گفت‌وگوی انتقادی یقین‌ها و «می‌دام» هاست

اما آیا انسانی که به حقیقت دوات معقول (حقایق و رای محسوسات عیبی) یقین یافته است، بدلیل ندارد؟ - دارد و بسیار هم دارد بسیارند وانمودکنندگان به دانایی، بسیارند تلیس‌کنندگان و اسان یقین‌یافته آن است که بر این تلیس‌کنندگان، بر این وانمودکنندگان، سحت نتارد، بی‌مرؤت نتارد و دقیقاً ایحاست که گفت‌وگو نه لارم است، نه حقیقی چرا؟ چون حقیقت نمی‌میرد مگر نه عَش و تلیس‌کنندگان‌اند که حقیقت را معشوش می‌کند و می‌میراند اما (و این اما سحت برای عدالت مهم است) تشخیص حقیقت از تلیس دشوار است، مگر آنکه مدعی حقیقت بدیل خود را، تلیس خود را، در آینه بید، که یعنی خود را در آینه بید بر خود می‌تواند حکم کند هرچه حکم کند حق اوست، اما بر دیگری چون خود مدعی حقیقت آیا به این سادگی‌ها می‌شود اتهام تلیس ست؟ ار کجا معلوم که قاصی‌القصاص حقیقت خود تلیس‌کننده حقیقت نباشد؟ برای این پرسش پاسخی منطقی و استدلالی نمی‌توان حسست ما از ناری‌های «می‌دام» و حتی «شک» تا حدی آگاهیم، اما ناری‌های یقین ناشناخته‌اند کوتاه سحن حقیقت اگر سردی دارد، آن، سرد نا تلیس است فرصت کبید حقیقت و تلیس نا هم سرد می‌کند ندانم‌گویی ناظر است داوری او چیست؟ - لاند خواهد گفت که نمی‌داند کدام حقیقت است و کدام تلیس چطور باید تشخیص بدهد که کدام حقیقت است و کدام تلیس؟ - شاید شاهانه آن باشد که حقیقت گفت‌وگو می‌کند و تلیس سفسطه، و اگر نتوانست حقیقت را فرم‌الد، لاجرم دست به شمشیر می‌برد، هر قدر هم که سفسطه‌چی در مشت کرده خود با حقیقت مهارت داشته باشد، دستش رو می‌شد این نا‌تجاهل‌العارفین فرق دارد آن عارف است و در برابر جاهل به جهل تظاهر می‌کند، وین جاهل است در برابر عارف نه فصل تظاهر می‌کند فرق است میان لادری‌مسلک و تلیس‌کننده حقیقت و مگی، لادری‌ست به‌دانش